

هویت‌یابی‌های ممکن و مطلوب در عصر ارتباطات بر اساس هرمنوتیک فلسفی گادامر

مسعود خنجرخانی*

E-mail: m.khanjarkhany@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۲۷

چکیده

هدف این نوشتار بررسی هویت‌یابی‌های ممکن و مطلوب در عصر ارتباطات براساس هرمنوتیک فلسفی هانس گئورگ گادامر است. روش پژوهش تحلیلی - استنتاجی از نوع پژوهش‌های کیفی است. در هرمنوتیک فلسفی گادامر در ارتباط فهم منوط به عناصری همچون سنت، تاریخمندی فهم، زبانمندی، امتزاج افق‌ها و تعاملات تأملی «من» و «تو»‌ها در فرایندی بی‌پایان، است. در صورت عدم حضور هرکدام از عناصر و هم‌چنین استیلا و مهار «من» یا «تو»، بر دیگری، روند تعالی انسان دچار نقصان می‌شود. با تصور این وضعیت برای مقوله هویت می‌توان چهار حالت متصور شد، که سه هویت ممکن و یک هویت مطلوب است: ۱- مهارشدگی (هویت مهارشده) زمانی که فرد از داشته‌های خود آگاه نباشد و «غیر» غالب باشد؛ ۲- مهارگری (هویت مهارگر) زمانی که همسوسازی و غیبت «تو» رخ دهد؛ ۳- بی‌هویتی هم‌حاکمی از غیبت هر دوی «من» و «تو» است؛ ۴- اما براساس مبانی اندیشه گادامر می‌توان شکل چهارمی از هویت‌یابی را استلزام کرد، که از خودفهمی شروع، با دگرفهمی تعدیل و با هم‌فهمی شکل می‌گیرد.

کلید واژه‌ها: هویت، هرمنوتیک فلسفی، امتزاج افق‌ها، گادامر.

مقدمه

«خودت را بشناس» جمله‌ی معروف سقراط، بیانگر اهمیت تاریخی مقوله‌ی خودشناسی است. «خودی» که در جهان امروز با پیشرفت فن‌آوری‌های ارتباطی جدید و بزرگراه‌های اطلاعاتی آن، منجر به آمیختگی فکری، عاطفی و فیزیکی شده است (بخشی تلیابی، هاشمی و سلطانی‌فر، ۱۳۹۴: ۳۱). در واقع امکان‌آشنایی با افکار و اندیشه‌ها را بیش از پیش برای کاربران خود ممکن ساخته است. اگر «کیستی» انسان‌ها، داشته‌های افراد باشد، این داشته‌ها با تعاملات آسان‌تر، بالقوه می‌توانند تأثیرگذار و تأثیرپذیر باشند. تأثیرگذاری و تأثیرپذیری مستمر می‌تواند «کیستی» و فرایند شکل‌گیری «کیستی» افراد و جوامع را پیچیده‌تر کند.

«کیستی»، که از آن به‌عنوان هویت یاد می‌شود، تحت تأثیر عناصر و عوامل مختلف شکل می‌گیرد. حضور این عوامل و عناصر متنوع در فرایند هویت‌یابی از سویی، و چگونگی برخورد با این عناصر از سوی دیگر، منجر به شکل‌گیری اشکال متنوعی از هویت می‌شود. در این مقاله قصد براین است براساس هرمنوتیک فلسفی، اشکال مختلف هویت‌یابی تبیین و نوع ایده‌آل آن ارائه شود.

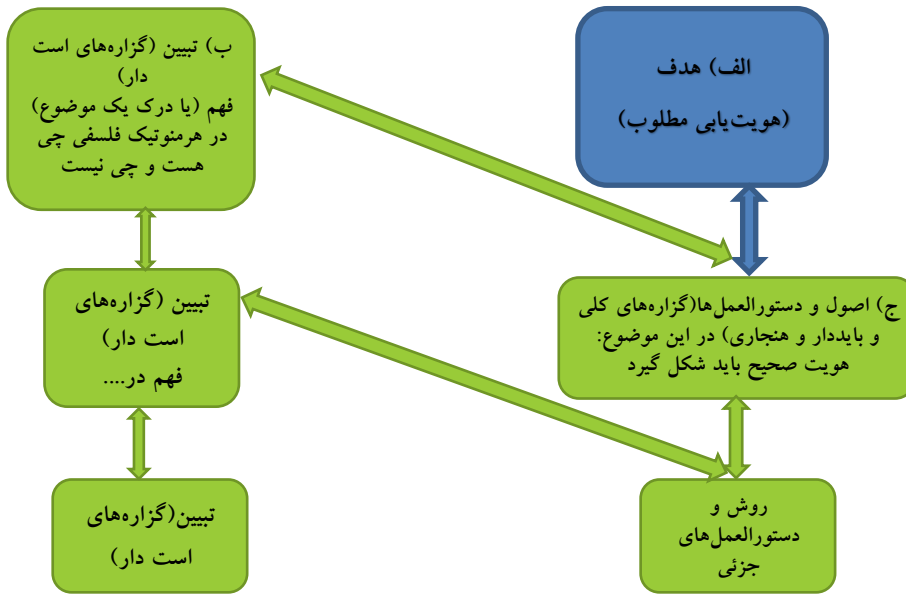
سؤالات این پژوهش عبارتند از:

- ۱- براساس مبانی هرمنوتیک فلسفی، هویت افراد و جوامع در چند حالت قابل تصور است؟
- ۲- براساس هرمنوتیک فلسفی، حالت ایده‌آل هویت‌یابی چیست؟
- ۳- بستری که هویت ایده‌آل در آن رخ می‌دهد چه عوامل، عناصر و پیش‌بایست‌هایی دارد؟

روش تحقیق

روش پژوهش در این تحقیق تحلیلی - استنتاجی و از نوع پژوهش‌های کیفی است. که برگرفته از الگوی اصلاح‌شده‌ی فرانکنا است که خسرو باقری (۱۳۹۱) انجام داده است. در قسمت تحلیل، هرمنوتیک فلسفی گادامر تشریح، تبیین و بررسی می‌شود و در استنتاج، پیام‌های ضمنی و آشکار این اندیشه برای هویت و هویت‌یابی استنتاج می‌شود. در واقع بعد از بیان اندیشه گادامر (تبیین)، دستورالعمل‌های ضمنی و آشکار این دیدگاه برای هویت و هویت‌یابی از سوی نویسنده، آورده می‌شود (استنتاج). (الگوی شماره ۱) این الگو هم پیش‌رونده و هم پس‌رونده است. یعنی در برخی مواقع محقق قصد دارد به

الف برسد، با توجه به دستورالعمل موجود (ج)، و با در نظر گرفتن گزاره‌های «است» دار (ب) عمل می‌شود. و در برخی مواقع هدف (الف) مشخص است و با تبیین سوژه و گزاره‌های «است» دار (ب)، دستورالعمل‌ها (ج) صادر، و در مسیر هدف تلاش می‌شود. در این مقاله الگو پس‌رونده است چون هدف در هرمنوتیک فلسفی دائم در حال رشد و تغییر است. با دستورالعمل هویت‌یابی صحیح (ج)، باید تبیین درست از «فهم» و پیش‌بایست‌های آن داشت و با رعایت و تحقق صحیح مکانیزم فهم (ب)، هدف رخ می‌دهد. در واقع هدف در بستر رعایت پیش‌بایست‌های فهم و دستورالعمل (هویت باید به صورت صحیح رخ دهد) هویت شکل می‌گیرد.



الگوی شماره ۱: الگوی تحلیلی استنتاجی برگرفته شده از الگوی بازسازی شده فرانکنا
توسط باقری (۱۳۹۱: ۳۵)

در این مقاله براساس مبانی هرمنوتیک فلسفی، محقق مدلی ارائه می‌دهد که در آن مکانیسم رخداد هویت‌های ممکن و در نهایت هویت مطلوب نشان داده می‌شود. در واقع هویت مطلوب با رعایت پیش‌بایست‌ها و عناصر فهم (ج) و هویت‌های موجود حاصل عدم رعایت یک یا چند پیش‌بایست فهم حاصل می‌شود.

مبانی نظری و پیشینه تحقیق

هویت

جنکینز (۱۳۹۱: ۱۸) هویت را این‌گونه تعریف می‌کند: هویت ریشه در زبان لاتین و دو معنای اصلی دارد. اولین معنای آن مفهوم تشابه مطلق را بیان می‌کند؛ این با آن مشابه است، معنای دوم آن تمایز است که با مرور زمان سازگاری و تداوم را فرض می‌گیرد. به این ترتیب، به مفهوم شباهت از دو زاویه مختلف راه می‌یابد. مفهوم هویت، هم‌زمان میان افراد یا اشیاء دو نسبت محتمل برقرار می‌سازد؛ شباهت و تفاوت هویت داشتن یعنی یگانه بودن، ولی از دو جنبه متفاوت: همانند دیگران بودن در طبقه خود و همانند خود بودن در گذر زمان (عدلی‌پور و خاکسار، ۱۳۹۱: ۱۵۵). اما این اصطلاح را نخستین بار اریکسون مطرح کرد. وی هویت را حس درونی کلی توصیف می‌کند. به نظر وی، هویت جریان تلفیق تغییرات فردی و نیازهای اجتماعی برای آینده است (قاسمی و احمدی، ۱۳۹۵: ۲۸). کاستلز هم هویت را «فرایند معناسازی براساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود، می‌داند. بر مبنای این تعریف هویت‌ها همیشه تولید و بازتولید می‌شوند» (کاستلز، ۱۳۸۰: ۵۷). اما وصف‌های متفاوت‌تری از آن وجود دارد که هویت را مفهومی مرتبط با حوزه معنا می‌دانند. معنا که، خصیصه ذاتی فرد و یا جامعه نیست بلکه محصول توافق‌ها و عدم توافق‌ها است و از مفاهیم صددرصد نسبی است و به قول نیچه، این مفهوم قابل تعریف در قالب یک مفهوم مطلق نیست بلکه مفهومی در حال شدن است؛ حال نیز به هویت در یک بستر دیالکتیکی نگاه می‌کند و هویت را در بودن‌ها و نبودن‌های ما تعریف می‌کند (عاملی، ۱۳۸۴: ۱۵). در این میان برخی نیز ویژگی‌های ژنتیکی (صفات) و فرایند یادگیری (نقش)، دو عامل اساسی تشکیل دهنده هویت دانسته‌اند. همین نقش یا پذیرش یک نقش است که تأثیر متقابلی بین اعمال ما و دیگران دارد و هویت ما از این طریق تأیید یا رد می‌شود (دبورا، ۲۰۰۸: ۳۱). یا این‌که می‌توان گفت، «هویت، خودشناسایی است بر مبنای پذیرش نقشی که به وسیله خویشتن یا به وسیله دیگران و یا ترکیبی از این دو تعیین می‌شود. این نقش‌های پذیرفته شده، تعیین کننده رفتار ما در موقعیت‌های مختلف است» (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۸). علاوه بر وصف کلی صاحب‌نظران که ملاک‌ها و عواملی برای شکل‌گیری هویت بر شمرده‌اند، پس تلویحاً این‌که، اگر هویت و شکل‌گیری آن و هم‌چنین ملاک‌های آن خارج از تعریف هر شخص، یا گروهی باشد، می‌توان تصور کرد که از

نگاه ایشان یا نمی‌توان آن را هویت نامید یا این‌که هویت دچار مشکلاتی شده است. مثلاً آنتونی گیدنز در زمینه هویت به بحث در رابطه هویت شخصی، تجدد و جهانی‌شدن می‌پردازد. او معتقد است: «تغییر شکل هویت شخصی و پدیده جهانی‌شدن در دوران اخیر، دو قطب دیالکتیکی محلی و جهانی تشکیل داده است (گیدنز، ۱۳۸۷: ۵۰). در مقابل این ادعا می‌توان گروهی را یافت که از هویت مستقل و دست‌نخورده در عصر ارتباطات سخن گفته و از هویتی اصیل سخن می‌گویند؛ ولی گیدنز عقیده دارد حتی تغییرات در جنبه‌های بسیار خصوصی زندگی شخصی نیز با تماس‌های اجتماعی بسیار وسیع ارتباط دارد. عوامل گوناگونی بر روابط بین هویت شخصی و نهادهای اجتماعی تأثیر می‌گذارند. این «بازتابندگی» دوران تجدد تا اعماق و ژرفای خود آدمی نیز امتداد می‌یابد (گیدنز، ۱۳۸۷: ۵۷). یا می‌توان به نظریه‌هایی که برای هویت عناصری وصف کرده‌اند، اگر عناصر مفروض باشد خارج از آن را می‌توان بحران تلقی کرد. استوارت هال و عاملی عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هویت را موارد زیر می‌دانند:

۱- استمرار: منی که مستمراً تکرار می‌شود و درواقع کسی که «من» او گم می‌شود بی‌هویت است.

۲- تمایز: تمایز عنصری است که در مباحث مربوط به هویت شناسایی ایجاد می‌کند.

۳- عشق: میل پررنگ به هویت را می‌گویند که نقطه مقابل آن نفرت است که مانعی بر سر راه هویت‌ها است.

۴- برجستگی‌های خاص: هویت از همه بودن‌ها و نبودن‌های فرد تشکیل نشده است، بلکه هویت برجستگی‌های آنها است (عاملی، ۱۳۸۴: ۱۵). ایشان براین باورند که در صورت نبود یا از بین رفتن هر یک از عناصر هویت‌ساز، بروز بحران در هویت‌های فردی و اجتماعی دور از انتظار نخواهد بود. این زمانی با چالش مضاعف همراه خواهد بود که مسأله‌ی ارتباطات آسان در فضای مجازی و امکان مسافرت و به‌دنیا آمدن آن در فضای حقیقی، در این عصر بدان اضافه می‌شود. تعاملاتی که تأثیر و تأثر را چندین برابر کرده است. تأثیر و تأثری که همیشه به‌صورت مساوی و حتی می‌توان گفت عادلانه نیست.

کاستلز (۲۰۰۱) معتقد است که جوامع جدید به دنبال گسترش ارتباطات انسانی و تغییر پذیری هویت‌ها، همگی به نوعی دچار بحران هویت هستند و به دنبال آن هستند که با ایجاد سدهای دفاعی که وی آنها را هویت‌های مقاومت و هویت‌های برنامه‌دار می‌نامد، خود را از پیامدهای منفی بحران هویت مصون نگه دارند.

مرور پیشینه‌ها

درباره موضوعاتی مانند هویت، پژوهش‌های بسیاری انجام شده است، اما درباره هویت در عصر ارتباطات با توجه به مفهوم امتزاج افق گادامر، بررسی صورت نگرفته است. در این قسمت از مقاله به بررسی پژوهش‌هایی می‌پردازیم که بیشترین ارتباط را با متغیرهای تحقیق دارند.

عرب‌ناز و همکاران (۲۰۱۱) در پژوهش با عنوان «بحران‌های هویت، جهانی‌شدن و آثار آن بر هویت اجتماعی و فرهنگی و روان‌شناختی» بیان کردند که جهانی‌شدن موجب بروز بحران‌های هویتی، روان‌شناختی، مذهبی و فرهنگی متنوعی شده است که تکثرگرایی و استعمار فرهنگی، تغییر در ساختارهای اجتماعی سنتی، تقویت سکولاریسم، کاهش هویت اجتماعی و خلق پیچیدگی در روابط اجتماعی را شامل می‌شود.

کوپوسسکو^۱ (۲۰۱۱) در پژوهشی با عنوان «جنبه‌های ساخت هویت در موقعیت جهانی‌شدن بر مشکلات ساختاری هویت اجتماعی و فردی» در شرایطی تمرکز کرده که جهانی‌شدن رخ داده است. به اعتقاد وی، وجود یک رویکرد استراتژیک جدید برای تعریف و تفسیر هویت در عصر جهانی‌شدن به منظور توضیح و فهم تغییرات اجتماعی در سطوح محلی، منطقه‌ای و جهانی ضروری است.

حق‌شناس، یوسفی‌پور جدی (۱۳۹۵) هم، در پژوهشی با عنوان تأثیر شبکه‌های اجتماعی، بر فرایند هویت‌یابی مخاطبان مجازی، به این نتیجه دست یافت که شبکه‌های اجتماعی موجب ایجاد هویت‌های مجازی افراد جامعه شده‌اند و در واقع در تمامی حوزه‌های تخصصی فنی، پزشکی، آموزشی، ادبی و غیره نقش‌آفرین هستند. و قطعاً با رشد این شبکه‌ها در آینده، شاهد افزایش دانش و آگاهی و تخصص و تجربیات بیش از پیش افراد در عرصه‌های مختلف خواهیم بود.

آملی (۲۰۰۰) در پژوهشی با عنوان «جهانی‌شدن فرهنگی و هویت مسلمان» به بررسی ساخت هویت اسلامی و تفاوت‌های کلی میان هویت‌های مذهبی در محیط‌های فرهنگی سنتی، مدرن و پسامدرن پرداخته است. به اعتقاد وی جهانی‌شدن فرهنگی رابطه نزدیکی با جهانی‌شدن اقتصادی و سیاسی دارد و جهانی‌شدن و تأثیر آن بر هویت‌های مسلمانان یکنواخت نیست و منجر به یکسان‌سازی و شبیه‌سازی هویت اسلامی با فرهنگ جهانی شدن نمی‌شود.

1. Coposescu

حاجی حسینی (۱۳۸۱) در پژوهشی با عنوان بحران هویت و انحرافات اجتماعی، به این نتیجه دست یافت که طرح مبحث بحران هویت با ابعاد مختلف آن، به‌عنوان یکی از عوامل کلیدی در گسترش دامنه انحرافات اجتماعی از جمله نیازهای ضروری جامعه کنونی است.

آنچه که در تحقیقات قبلی صورت گرفته است، این‌که اگر اندیشه و افق فکری انسان‌ها از خاستگاه و فرهنگ مسلط جامعه خود دور شود، بحرانی سراغ افراد خواهد آمد. یعنی می‌توان گفت تعامل و ارتباطات بالقوه می‌تواند عامل بحران هویت، تلقی شود. همان‌طور که اشاره شد، وضعیت کنونی جهان از یک طرف ناگزیر از تعامل و ارتباط است و سویی دیگر افراد، اقشار و دول مختط، تلاش (مدعی) به حفظ هویت خود هستند. هویت جدید هویتی مقبول از نظر صاحبان اندیشه تلقی نمی‌شود؛ زیرا که اصطلاحاتی همچون سرزمین‌زدایی، سنت‌زدایی و موارد مشابه را کنار بحران هویت به کار برده‌اند که حاکی از این است که حفظ داشته‌های فکری و حتی جسمی و نگرشی اصالت و هویت افراد را مشخص می‌کند و این موارد نیک هستند. برای مقابله با این مهم تصمیم‌های متعدد و متنوعی از سوی جوامع گرفته می‌شود، گروهی از همان ابتدای امر به فناوری اطلاعات نگرش مثبتی ندارند. گروهی در مرحله دوم به برخی اقبال خوب نشان نمی‌دهد و محدودیت کاربردی برای افراد قائل می‌شود و انواع تصمیمات دیگر، اما آیا می‌توان هویت جدید را بحران یا هویت جعلی یا هویت مخدوش نامید؟

هرمنوتیک فلسفی

هرمنوتیک هانس گئورگ گادامر در ارتباط با فهم و ساختار وجودی آن است و هدف آن وصف ماهیت فهم است. در این دیدگاه رخداد فهم در گرو چند عنصر است: تاریخ‌مندی، سنت، زبان، پیش‌داوری، امتزاج افق‌ها (گادامر، ۱۹۹۴: ۲۱)؛ عناصر و پیش‌بایست‌هایی که تعامل بین «من» و «غیر» در آنها مستتر است. این پیش‌بایست‌های فهم در راستای تحقق رسالتی فراتر از امور انسانی است و گادامر از آن به‌عنوان بیلدونگ یاد می‌کند.

بیلدونگ

به اعتقاد گادامر بیلدونگ رسالتی است که انسان را به سوی وحدت با امر کلی و رهایی از قید دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه فردی هدایت می‌کند. باعث هماهنگی و مصالحه نفس با

خود و تشخیص حضور خود در دیگری است؛ در واقع بیلدونگ از حد آنچه آدمی به طور بی واسطه می‌داند، فراتر می‌رود. بیلدونگ یعنی توانایی پذیرش آنچه با ما متفاوت است و کشف آن دیدگاه‌های کلی که به کمک آنها آدمی بدون هرگونه علاقه و نفع شخصی می‌تواند «موضوع عینی را در متن آزادی ذاتی آن» درک کند (فرهادپور، ۱۳۷۱: ۱۱۳).

بیلدونگ در سطح فیزیکی هم به معنی شکل و اندامی هماهنگ است، عنصری که جو علوم انسانی را می‌سازد و شرایط لازم را برای قضاوت سنجیده از سایر فرهنگ‌ها و سنت‌ها ممکن می‌کند. بیلدونگ هماهنگی و وحدت میان آگاهی تاریخی و آگاهی زیباشناختی است؛ البته بیشتر این که عقلانی باشد، نوعی ذوق یا حس مشترک است (فرهادپور، ۱۳۷۱: ۱۱۳). حس مشترک از دید گادامر حاصل حیات آدمی در جهان اجتماعی - تاریخی است که انباشته شده و در آن حقیقت هویدا می‌شود (گادامر، ۲۰۰۴: ۸ و ۹). همین حس است که ما می‌توانیم چیزی را مورد ارزیابی قرار دهیم اما همیشه دلایلی روشن و عینی برای آن نداریم. در علوم انسانی، درک دیگران، مستلزم فراتر رفتن از خودبینی‌ها و دست‌یابی بر یک دیدگاه کلی است.

حس مشترک

گادامر در صدد این است که تأثیرات مفهوم حس مشترک و بینش‌های مستتر در آن را در عصر حاضر مورد کنکاش قرار داده و راهی برای کشف سازوکار فهم باز کند. در این میان ایشان از اندیشه ویکو کمک می‌گیرد. و آن اندیشه را نقطه شروع می‌داند (گادامر، ۱۹۸۹؛ ترجمه واینسهایمر و همکاران، ۲۰۰۶). ویکو در صدد دفاع از جایگاه علوم انسانی به مقابله با اندیشه دکارتی می‌رود (گادامر، ۱۹۸۱؛ ترجمه واینسهایمر و همکاران، ۲۰۰۶: ۹). ویکو حس مشترک را غایت [یکی از هدف‌های مهم] هر نوع تعالی می‌داند. این مفهوم کلیدی است وحدت‌بخش و انضمامی و نه انتزاعی؛ که تأکید بر جنبه‌های مشترک هر گروه یا هر جامعه دارد (طاهری، ۱۳۸۹: ۵۱).

گادامر در بررسی ریشه‌های حس مشترک از روایان گرفته تا ارسطو، ویکو، ژم باستان و به خصوص اومانست‌ها، فرانسیس هاجیسون، دیوید هیوم و برگسون نقل قول می‌کند. اما در کنار ویکو به اندیشه اوتینگر تأکید بیشتری دارد. اوتینگر در کتاب مقدس دغدغه‌ی این را داشت که به جای روش برهانی و ریاضی از روش توالدی (generative method) سخن می‌گوید که ریشه در حس مشترک دارد (طاهری، ۱۳۸۹: ۵۲). اوتینگر سازوکار حس مشترک را در مسیر فهم - برخلاف روش عینی که فهم را با

پاره‌پاره کردن طبیعت می‌جویند - با وحدت و بسط یافتن ممکن می‌داند. البته کسی به این سعادت می‌رسد که گشودگی و پاکی همچون انسان در بدو خلقت و قبل آلوده شدن به گناه نخستین، داشته باشد (طاهری، ۱۳۸۹: ۵۲).

حس مشترک از دید گادامر حاصل حیات آدمی در جهان اجتماعی - تاریخی است که انباشته شده و در آن حقیقت هویدا می‌شود. وی در کل حس مشترک را امری رهنمون‌کننده به سوی سعادت حقیقی و کسب معرفت تلقی می‌کند و از این جهت، آن را نشانه و اثر حضور خداوند به شمار می‌آورد. گادامر در راستای استناد به مفاهیم اومانستی برای تبیین فهم، بعد از بیلدونگ و حس مشترک به سراغ قضاوت می‌رود.

قضاوت

یکی از مفاهیم کلیدی گادامر قضاوت است. تا جایی که تفاوت انسان نادان با انسان معقول را در فقدان شکل‌گیری قضاوت در نزد نادان می‌داند؛ چرا که این به معنی ناتوانی وی در کاربرد درست یادگیری‌ها و دانش اوست (گادامر، ۱۹۸۹، ترجمه واینسهایمر و همکاران، ۲۰۰۶: ۲۷). قضاوت سومین مفهوم مهم اومانستی و تأثیرگذار بر زیباشناسی عصر جدید است.

گادامر با نقد به کانت تأکید داشت، کانت مفهوم حس مشترک را که میراث سنت اومانستی بود از اخلاق کنار گذاشت. طبق نظر کانت امر مطلق که مبنای اخلاق است، نمی‌تواند احساس یا احساسی مشترک باشد. این امر مطلق صادره از عقل عملی است و می‌توان گفت این احساس در فلسفه کانت از اخلاق به زیبایی‌شناسی رانده شده است (طاهری، ۱۳۸۹: ۵۸). گادامر نتیجه‌ای که می‌گیرد این‌که کانت حس مشترک را همان ذوق می‌داند. گادامر این را قبول ندارد، چرا که حتی این مسأله برای دوری از نسبی‌گرایی هم باشد، متناقض می‌پندارد و برای توجیه آن به مفهوم ذوق می‌پردازد.

ذوق

گادامر از مفهوم منتسب به بالتازار گراثیان شروع می‌کند. ذوق حسی در طرح ایده‌آل بالندگی (فرهیختگی) گراثیان نقش پر رنگی دارد. کمال مطلوب او از انسان فرهیخته فراتر رفتن از (امور) جامعه و زندگی است تا بتواند براحتی دست به انتخاب زده و داوری کند؛ و این در نهایت جامعه‌ای ایده‌آل را هم شکل می‌دهد. گادامر می‌گوید

تشکیل چنین ایده‌الی، منجر به شکل‌گیری آرمان ذوق خوش است. با طرح ذوق خوش مفهوم ذوق از امری شخصی به امری اجتماعی بدل می‌شود. گادامر در این راستا جامعه‌ی ایده‌ال را جامعه‌ای می‌داند که مردم در داوری‌ها اشتراک داشته باشند. و این همان فراتر رفتن از وابستگی‌های تنگ‌نظرانه افراد که برخاسته از منافع شخصی است، می‌شود. پس شک نداریم که ذوق نحوه‌ای از شناخت است (گادامر، ۱۹۸۹، ترجمه واینسهایمر و همکاران، ۲۰۰۶: ۳۱). گادامر می‌گوید ذوق اعتبار خود را از توافق اعضای جامعه ایده‌ال می‌گیرد. حالا این با مد چه تفاوتی دارد؟ گادامر در این باره خاطر نشان می‌شود که ذوق به دلیل این که یک قوه‌ی عقلی تمیزدهنده و حاصل موافقت جامعه آرمانی است، جایگاه والای خود را نسبت به مد حفظ می‌کند. یعنی فرد مستحیل در آن - آن‌گونه که در مد است - نمی‌شود و ویژگی تأملی خود را حفظ می‌کند. مد حاصل توافق همراه با تأمل نیست.

گادامر بعد از نقد روشمندسازی فهم - که ارمغان علوم کمی است - به تشریح مفاهیم اومانستی با قصد تبیین ماهیت انسان پرداخته و رخداد فهم و تعالی در کنار هم را در گرو پیش بایست‌ها و عناصری می‌بیند؛ در این میان با بیان تأثیر سنت، امتزاج افق‌ها و کاربرد بودن فهم زمینه را برای درک نو از فهم و تعالی در کنار هم را فراهم می‌کند. موارد فوق با تفصیل بیشتر در زیر آمده است.

عناصر فهم در هرمنوتیک فلسفی

تاریخ‌مندی: گادامر از نظر «تاریخ‌مندی آدمی» تندروتر از هایدگر است. از آنجا که گادامر، آدمی را تاریخ‌مند دانست تمامی فعل و انفعالات انسانی را نیز براساس تاریخ‌مندی او تأیید کرد؛ مثلاً اثرپذیری فهم از تاریخ و سنت، تکثر معنایی اثر، پایان‌ناپذیری عمل فهم و... همگی در چارچوب «تاریخ‌مندی» انسان و فهم است (گادامر، ۱۹۸۹، ترجمه واینسهایمر و همکاران، ۲۰۰۶: ۵۴). به اعتقاد ایشان جداسازی پیش‌داوری درست از نادرست با فاصله‌ی زمانی در فرایند فهم صورت می‌پذیرد. اما جست‌وجو و اکتشاف معنای حقیقی یک متن یا اثر هنری، هرگز به پایان نمی‌رسد، درواقع یک فرایند بی‌پایان است. گادامر این مطلب را در قالب اصل «تاریخ‌اثرگذار» و یا «آگاهی به لحاظ تاریخی اثر پذیرفته بیان می‌کند و در حکم اصلی است که می‌توان تمام هرمنوتیک فلسفی را از آن استنتاج کرد مراد گادامر از «تاریخ‌اثرگذار» آن است که نیروی سنت، نسبت به چیزی که به آن تعلق دارد به‌گونه‌ای است که حتی در صورت

مخالفت یا عکس‌العمل در مقابل سنت، باز هم مفسر تحت تأثیر آن سنت است. عمل فهم تنها سوژکتیو و منبعث از ذهنیت مفسر نیست، بلکه بیشتر از جنبه‌ی تاریخ‌اثرگذار است. فهم متن از هر موضوعی، ریشه در تاریخ کامل پیشینی دارد (واعظی، ۱۳۸۶: ۴۵). در واقع این تاریخ نیست که به ما تعلق دارد، بلکه ما ایم که متعلق به تاریخ و فرزند سنت خود هستیم (گادامر، ۱۹۸۹، ترجمه واینسهایمر و همکاران، ۲۰۰۶: ۵۵). گادامر باور ندارد که در بررسی تاریخی باید امید یا ادعای حقیقت را کنار گذاشت. به نظر گادامر پیش‌داوری‌های اغلب واری‌نشده‌ی ما، موجب پابندی ما به سنت و در نتیجه محدود شدن به راه و روش واحد می‌شود. و همین برخورد و ارتباط با واقعیت مانع از آن می‌شود که در دنیای توهمات سردرگم شوند. فهم ما از تاریخ محصول پیوند افق‌ها است و این فهم مستقل از اراده‌ی ما به دست می‌آید (جمشیدیها، ۱۳۸۷: ۱۵۹).

سنت: سنت نیز که مربوط به حیث تاریخی انسان است در تفسیر متن اثرگذار است. تعلق داشتن به تاریخ و سنت در بطن فهم و تفسیر نهفته است. البته از نظر گادامر تسلط سنت به معنای ایجاد محدودیت تام و تمام برای انسان نیست، بلکه فقط نشانگر محدودیت واقعی معرفت اوست. به بیان دیگر سنت سد راه شناسایی واقعی ما از خودمان و دیگران و جهان نیست (دوستال، ۱۹۹۶: ۴۱).

زبان: زبان قلمرو هستی اجتماعی بشر است. و عامل اساسی فهم مشترک انسان‌هاست. انسان‌ها خود و جهان و دیگران را در چهارچوب زبانی می‌فهمند. انسان‌ها در معرفت نسبت به خود و جهان همواره در احاطه زبان قرار دارند (گادامر، ۱۹۹۴: ۳۸۴). گادامر می‌گوید: «وجودی را می‌توان فهمید که زبان است. به این معنا نیست که واقعیت یا وجود مانند کلمات و الفاظ است، بلکه او می‌گوید که فهم ما نسبت به واقعیات به وسیله زبان بسط و تکامل می‌یابد» (دوستال، ۱۹۹۶: ۴۵). تفسیر ما از جهان امری زبانی است. در واقع زبان نشانه واقعی محدودیت‌هاست، زبان همواره ما را احاطه کرده است (گادامر، ۱۹۹۴: ۳۸۴).

پیش‌داوری: از نظر گادامر آدمی با ذهن خالی به سراغ متن نمی‌رود، بلکه با مجموعه‌ای از انتظارات و پیش‌داوری‌ها با متن مواجه می‌شود. آغاز هر فهمی در مورد متن همراه با پیش‌داوری است (گادامر، ۱۹۹۴: ۲۶۸). پیش‌داوری‌ها نه تنها مانع فهم نبوده که شرط ضروری آن هست. ریشه این پیش‌داوری‌ها را باید در سنت، پرسش‌ها و

انتظارات افراد جست‌وجو کرد. هیچ حقیقتی در رأی دیدگاه‌ها و تفسیرهای ما وجود ندارد. هرکس براساس دیدگاه خاص خود انسان و جهان را تفسیر می‌کند. حتی نیازهای ما یک پیش‌فرض اساسی در فهم جهان است (نیکولاس، ۱۹۹۸: ۱۵).

امتزاج افق‌ها: یکی از عناصر فهم در دیدگاه گادامر، امتزاج افق‌ها است. رویکرد گادامر این است که فهم و تعالی انسان در اثر پیوند افق‌ها ایجاد می‌شود. منظور او از افق همان موقعیتی است که از آن به اشیا گوناگون نگاه می‌کنیم. گادامر می‌گوید «افق همان وضعیت هرمنوتیکی شخص است که در آن قرار گرفته و براساس مقتضیات آن به فهم متون و موضوعات می‌پردازد». «امتزاج افق حال و افق گذشته یا امتزاج افق مفسر و افق متن است (گادامر، ۲۰۰۴: ۳۴۰). بنابراین چنین به نظر می‌رسد که امتزاج افق‌ها دخالت دوسویه ذهن مفسر و یک عمل دیالکتیکی و غیرروشمند است و محصولی به نام فهم خروجی آن است.

گادامر امتزاج افق‌ها را که از بنیادی‌ترین آرای او در هرمنوتیک است دستاورد زبان می‌داند و لحظه‌ی تکوین فهم را لحظه «هم‌زبانی» می‌نامد. «لحظه‌ایی که زبان مفسر با زبان اثر ممزوج شده زبان مشترکی حاصل می‌شود» (واینسهایمر^۱، ۱۹۹۵: ۴۰).

طبق گفته گادامر «امتزاج افق گفت‌وگوی باز و گشوده است که حاصل آن از قبل مشخص نیست نه تنها با ذهنی خنثی بلکه با تمامی تعصبات و ارزش‌ها و پیشداوری‌ها وارد گفت‌وگو می‌شویم». از گفته‌های گادامر چنین حاصل می‌شود که گفت‌وگوی سنت‌ها با تمامی پیش‌داوری‌ها و تعصبات یگانه راه رسیدن به حقیقت است و این‌که مردم زبان را ابزاری برای رسیدن به فهم می‌دانند، اما گادامر «این نگاه را کاملاً مردود و باریک‌بینانه می‌داند زبان را نفس فهمیدن به شمار می‌آورد نه چیزی مقدم بر یا مؤخر از آن» (مجتهدشبه‌ستری، ۱۳۸۱: ۱۳).

گادامر عقیده دارد ما در خوانش متن اولاً به دنبال فهم حقیقت و محتوایی هستیم که متن درصدد بیان آن است «یعنی کوششی که برسر موضوع مشترک به توافق برسیم و اگر نتوانیم به یک موضوع مشترک برسیم یعنی نتوانسته‌ایم آن را با دلیل منطقی خودمان فهم کنیم. هم‌چنین گادامر - پذیرش دیگری - را مطرح می‌کند». «فرایند در آمیختگی افق‌ها ما با هستی دیگری مواجه می‌شویم و در نتیجه آن ضمن آشنایی با افق او به خود خویش می‌رسیم». توافق از رهگذر زبان و گفت‌وگو حاصل می‌شود به طوری که گادامر

1. Weinsheimer

می‌گوید «پرسشگری با مفهوم متن مرتبط است. فهم متن به معنی فهم آن به‌عنوان پاسخ به یک سؤال است» (گادامر، ۱۹۹۴: ۴۴).

در نظر وی، در فراشد فهم دیالکتیکی، موضوع مورد مواجهه به‌عنوان ابژه نیازمند رهبری، نظارت و دست‌کاری ما در نظر گرفته نمی‌شود. در این رویکرد، موضوع پرسشی فراروی ما می‌گذارد تا با پاسخ به آن در فهم آن شریک شویم. در این مدل فهم، شاکله‌ی سوژه - ابژه فرو می‌باشد؛ چرا که در اینجا گویی فاعل شناسایی بدل می‌شود (پالمر، ۱۳۸۷: ۲۲). این مشارکت از طریق گفت‌وگو ممکن می‌شود. در حقیقت اگر فردی بخواهد رویکرد دیالکتیکی را اتخاذ کند، باید با موضوع مورد مواجهه خود به گفت‌وگو بنشیند و در این گفت‌وگو فرصت سخن گفتن و آشکار شدن را به موضوع بدهد. دیالکتیک، هنر و فن هدایت گفت‌وگو است. با تصور فهم به‌عنوان گفت‌وگو، فهم و تفسیر همچون رخدادی قلمداد می‌شود که در اثر گفت‌وگوی دیالکتیکی مفسر با متن پدید می‌آید. فهم اساساً از یک واقعه‌ی تاریخی متأثر شده است (گادامر ۱۹۸۹: ۵۴). گادامر فهم دیالکتیکی را مطرح می‌کند. در نظر او چون فهم حاصل فعالیت خود موضوع است، باید برای مفسر اتفاق بیفتد. واقعه‌ی فهم چیزی است که ورای خواست و عمل ما برایمان رخ می‌دهد و ما تحقق آن را انتظار می‌کشیم (واعظی، ۱۳۸۵: ۴۵). از دیدگاه گادامر، فهم یک حادثه است. اتفاقی است که پیش‌بینی‌ناپذیر است و نمی‌توان آن را هدایت کرد. رخدادی است غیرارادی و تکرارناپذیر که در پی یک گفت‌وگو، در لحظه‌ی خاصی رخ می‌دهد و آن لحظه از نظر گادامر لحظه‌ی امتزاج یافتن افق‌ها و لحظه‌ای سرنوشت‌ساز است.

امتزاج افق‌ها در پی پرسش و پاسخ مفسر و اثر و فهم در پی این امتزاج و گفت‌وگوی پیش‌بینی‌ناپذیر آنها حاصل می‌شود و همراه با ایجاد فهمی جدید، افقی جدید هم شکل می‌گیرد. به همین جهت است که گادامر فهم را فعالیتی تولیدی می‌داند نه بازسازی کننده؛ چرا که بازسازی به معنای دقیق آن امکان‌پذیر نیست. ما خود در افق معنایی خویش محاط شده‌ایم و این امکان وجود ندارد که خود را یک سره از علائق و پیش‌فرض‌ها و پرسش‌ها و انتظارات خویش درآوریم و به بازسازی کامل افق معنایی گذشته بپردازیم (واعظی، ۱۳۸۱: ۴۵).

هرمنوتیک فلسفی و هویت

در هرمنوتیک فلسفی فهم یک پدیده یا مفهوم در گرو پیش‌بایست‌ها و عناصری است

که بدان اشاره شد. نبود هر عنصر به همان میزان به درک ناقص آن پدیده منجر می‌شود. علاوه بر عناصر و پیش‌بایسته‌ها، فهم حاصل آمیختگی افق‌های فکری و تعاملات تأملی است، در صورت عدم رخدادهای مهم، یا فهمی رخ نمی‌دهد و یا این‌که ایده‌ای تحمیل می‌شود، اما خود بودن و حفظ داشته‌های خود، در عین تأثیرگذاری و تأثیرپذیری، در بستری ممکن است که تعامل به «تهی از خودشدگی» منجر نشود و از سویی تهی‌سازی دیگری هم رخ ندهد.

پس براساس هرمنوتیک فلسفی، در جهان امروزی اغلب سه حالت هویت مشاهده می‌شود؛ اول: بی‌هویتی یا هویت گسسته، که در آن فرد نه از سنت، تاریخ و داشته‌های خود آگاه است، و نه تاریخ، سنت و داشته‌های دیگران را یدک می‌کشد. این حالت به یک جامعه بسته‌ای اشاره دارد که در آن کسی متولی انتقال داشته‌های جامعه نبوده و «غیر»ی هم در صدد انتقال میراث خود بدان‌ها نیست. حالت دوم: هویت مهار شده: در این حالت بازهم داشته‌ها و میراث خودی مورد غفلت بوده، اما میراث دیگری بر فرد و جامعه غالب است. این زمانی است فرد و جامعه در استیلای دیگری هستند. در این حالت فرد دارای هویت هست ولی هویت، برآمده از میراث خویش نیست. حالت سوم: هویت مهارگر: این حالت زمانی است که هویت فرد و جامعه براساس میراث خود است، ولی قصد شنیدن و تعامل با غیر را ندارد و در صدد انتقال بی‌چون و چرا این میراث می‌باشند. و اگر زمینه‌ای باشد همسوسازی برای افراد و جوامع دیگر را جز برنامه و اعمال خود قرار می‌دهند. مشکل این حالت این است که هرچند فرد هویتی از میراث خود دارد ولی چون «غیر» پرسشگری اجازه به چالش کشیدن را ندارد رکود، عدم توسعه محتوایی، زایایی و اصلاح وجود ندارد و همان داشته‌های ثابت را برای خود و دیگران دارند. براساس هرمنوتیک فلسفی شکل چهارمی هم می‌توان متصور شد. این مهم را می‌توان را دیاگرام زیر تصور کرد. این دیاگرام به اقتباس و همراه با تغییر از خنجرخانی و همکاران (۱۳۹۵) از مقاله فهمی، دگرفهمی و با هم فهمی چاپ مجله مبانی تعلیم و تربیت فردوسی مشهد است.

این مدل در واقع تصویرسازی از هرمنوتیک فلسفی گادامر برای مقوله هویت‌یابی است. رعایت و حضور عناصر مد نظر هرمنوتیک فلسفی، مدل ایده‌الی شکل می‌دهد اما عدم حضور عناصر شکلی از هویت‌یابی را رقم خواهد زد که بدان اشاره شده است. در این مدل نشان داده می‌شود که امتزاج افق‌هایی که در اندیشه گادامر مورد تأکید است، در نهایت اشتراک و همگرایی در عین کنکاش چگونگی رخ می‌دهد. در واقع همگونی رخ می‌دهد در عین پرسشگری، حضور خود و دریافت از غیر.

گادامر شان و اعتبار دوباره‌ی سنت پس از تخریب آن در عصر روشنگری است. ولی مسأله‌ای که همیشه برای هرمنوتیک و نقادان آن مطرح بوده این‌که بالأخره کدام سنت برتر است آیا همه سنت‌ها درست هستند؟ همان‌طور که اشاره شد گادامر پاسخ این سؤال را منوط به گشوده بودن صاحبان سنن در برابر غیر می‌داند؛ غیر علاوه بر دیگران، می‌توان مسائل و مشکلات روز هم باشد. مدعیان یک سنت نباید از برخورد (با غیر) هراسی داشته باشند؛ چرا که در عرصه بودن (وسط بازی بودن) سنت‌ها، حقیقت وجودی آنها را بیش از پیش نمایان می‌کند. این مسأله در تولد و ضعیف شدن برخی ایدئولوژی‌ها یا در بقای برخی سنن، و آثار هزار ساله کاملاً مشهود است. سنت و داشته‌های خود، سنگ بناست و آشنایی و فهم آن یک ضرورت است. گسست انسان از سنت خود یکی از عواملی خواهد بود که هویت و شکل‌گیری آن دچار مشکل شود. اما از همان بدو تولد عدم گشودگی^۱ والدین شکل‌گیری هویت فرد را در حد داشته‌های جامعه‌ی خانوادگی نگه می‌دارد. در واقع میدان بازی فرد محدود و تحت تأثیر والدین است. به محض دیدن مسائل و راه‌حل‌های دیگران این پیش‌فرض‌ها به چالش کشیده می‌شود. در سطح جامعه هم به همین سیاق است. تیلور (۲۰۰۲) مهم‌ترین پیام گادامر در تعامل را گشودگی و دیدن وجود دیگران می‌داند. و اذعان دارد گشودگی می‌تواند خرده هدف و حتی ابزار باشد نه هدف غایی در هرمنوتیک فلسفی؛ گشودگی لازمه عروج انسان است. گشودگی لازمه تعالی است نه الزاماً خود تعالی و کمال باشد. البته می‌توان فرهنگ غنی‌تری را متصور شد، در این حالت صاحبان آن فرهنگ با سؤالات «غیر»، ظرفیت‌های نامکشوف فرهنگ خود را بیش از پیش کشف می‌کنند؛ آن یعنی تعالی فرهنگ نه با دریافت محتوا، بلکه خودفهمی در اثر پرسشگری؛ اما محصول جامعه بسته، محدود به خود بوده و از برخورد اندیشه‌های دیگری هراس دارد و درصدد مقابله با این برخوردهاست. در هرمنوتیک فلسفی، هویت در سایه زیستن با این تعارضات حاصل شده و تعالی می‌یابد. در واقع هدف قادر ساختن افراد به فهمیدن (و با هم فهمیدن) است، نه مهار خود و مهار دیگران؛ هر قدر عرصه تعامل وسیع‌تر باشد، افق‌های دید متنوعی هم در بستر حضور دارند. پس دریافت سنت، تمایل به بهبود اندیشه، و تعامل همراه با نقد خشت هویت فرد را به صورت گام‌به‌گام و قوی‌تر می‌نهد.

1. Openness

نتیجه‌گیری

در جهان امروزی هویت هر فرد محصول امتزاج افق‌های فکری و فرهنگ‌هایی است که با آنها در ارتباط بوده است. به هر میزان تعاملات تأملی بیشتر باشد هویت‌یابی از وضعیت مهارشدگی و مهاربودگی به دور خواهد بود. در واقع بحران هویت زمانی است که مهار شدگی رخ داده باشد. تفاوتی که می‌توان در این باب در اندیشه هرمنوتیک فلسفی دید این‌که، بحران در دو شکل است. هم در پيله خود ماندن و هم اسیر دیگران و فرهنگ دیگران بودن.

با این اوصاف، از آنجایی که ارتباطات فرایند هویت‌سازی را در جهان امروز پیچیده‌تر از قبل کرده، در صورت نبود عناصر فهم (سنت، تاریخ‌مندی، تعامل و تأمل، امتزاج افق‌ها و سایر) می‌تواند بستر بسیاری از خاص‌گرایی‌های فرهنگی باشد. در واقع اگر «من» در مقابل «تو» بدون تعامل و تأمل باشد، بدون نقد و راکد می‌ماند هرچند هویت خود(م) را انتشار دهد، و اگر در مقابل «تو»، «من» بدون تأمل و نقد باشد، باعث تحمیل آراء بر «من» می‌شود. هر دو حالت بحران است.

پس می‌توان چهار حالت برای هویت متصور شد، که سه هویت ممکن و یک هویت مطلوب است: ۱- مهارشدگی وقتی رخ می‌دهد که فرد به داشته‌ها و فرهنگ خود آگاه نباشد و «غیر» و اندیشه دیگر، بر او مستولی می‌شود. یعنی عدم حضور خود یا همان «من» که گادامر بدان اشاره دارد؛ ۲- مهارگری (هویت مهارگر) زمانی که همسوسازی و غیبت «تو» رخ دهد؛ این حالت استعمارگری است و ندیدن «غیر» یا بازی ندادن آن ۳- بی‌هویتی هم حاکی از غیبت هردوی «من» و «تو» است؛ ۴- اما براساس مبانی اندیشه گادامر می‌توان شکل چهارمی از هویت‌یابی را استلزام کرد، که از خودفهمی شروع، با دگرفهمی تعدیل و با هم‌فهمی شکل می‌گیرد. این حالت به دور از مهارگری است.

پس تماس و برخورد فرهنگ‌ها و هویت‌ها که نتیجه گسترش ارتباطات است فی‌نفسه پدیده‌ای زیان‌بار نیست، بلکه می‌تواند منشأ بروز تأثیرات مثبتی بر زندگی افراد (هم) شود. این امر مستلزم این است که افراد از سویی به ارزش‌های فرهنگی خود واقف و مسلط باشند، و از سوی دیگر توان شنیدن (نه تسلیم) اندیشه‌ای دیگر را داشته باشد.

در تعامل تأملی مد نظر گادامر، تعامل فرد با فرد و فرد با گذشته خود است، در صورت عدم پیوند با گذشته هم، بحران رخ می‌دهد. در برخی جوامع پیوند با گذشته ممکن است، فرد را به چالش بکشد و آن چالش ممکن است زمینه فهم هویت باشد - که در هرمنوتیک فلسفی روندی صحیح تلقی می‌شود - . اما وقتی هویت فرد توسط

یک گروه مسلط بر او تعریف شود، این وضعیت بحران تعریف می‌شود. در چنین شرایطی انسان نوعی همزمانی را تجربه می‌کند و در دنیایی لحظه‌ای قرار می‌گیرد که در چارچوب آن گذشت زمان را نمی‌توان احساس کرد، در حالی که یکی از پیش نیازهای اصلی هویت، احساس تداوم در گذر زمان است. - برخی خرده‌کیش‌ها و ملی‌گرایان، انتخاب‌گزینشی از زمان دارند. و تاریخ خود را از یک برهه‌ای خاص شروع می‌کنند و برخی موارد را از گذشته حذف می‌نمایند. - و ذهنیت چنان آگاهی از زمان؛ بنابراین هنگامی که زمان چنان تداوم از میان می‌رود، وحدت سوژه هم مخدوش می‌شود و احساسی از موقتی بودن و متغیر بودن بر ذهن انسان چیره می‌شود. فناوری‌های نوین ارتباطی در عصر ارتباطات نه تنها فرهنگ‌های گوناگون و پرشماری را در دسترس افراد و گروه‌های مختلف قرار می‌دهد، بلکه دنیاها و مرجع‌های اجتماعی آنان را نیز از نظر زمانی افزون می‌سازد. یعنی فرد هم تعاملی ناملی با گذشته خود و دیگران دارد و هم این نوع تعامل در وضعیت حال رخ می‌دهد. بنابراین، اندک و حتی واحد بودن مرجع‌های اجتماعی در جوامع سنتی که نیاز هویتی انسان‌ها به تعلق و همبستگی اجتماعی را به آسانی تأمین می‌کرد، از میان می‌رود و فرد ناگزیر می‌شود که با واحدهای اجتماعی کوچک و بزرگ مختلفی هویت‌سازی کند. منابع و گزینه‌های هویتی که در چنین شرایطی عرضه می‌شوند، نه تنها متعدد و متنوع هستند، بلکه گاهی در تعارض با یکدیگر نیز قرار دارند. به این ترتیب، مرجع‌های اجتماعی و در نتیجه هویت‌ها سیال دائم در حال تعدیل و بازسازی (خود و همدیگر) هستند. این نوع فراگیری، هویت‌سازی را به عرصه‌ای تعارض‌گونه تبدیل می‌کند، اما این تعارضات گام‌به‌گام بوده در زمان و مکان‌سازی و جاری است و یعنی بحران به تکه‌ها و بخش‌های بسیار کوچکتر تقسیم و در کل فرایند رشد انسان‌ها حضور دارد و به یکباره - و در یک برهه از زمان یا مکان - نیست. پس نبود قطب مقابل (غیر) باعث رکود خواهد بود و رکود و سکون شکننده است.

منابع

- الطائی، علی (۱۳۷۸)؛ *بحران هویت قومی در ایران*، نشر شادگان.
- باقری، خسرو؛ توسلی، طیبه؛ سجادیه، نرگس (۱۳۹۴)؛ *رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- بخشی‌تلیابی، شیرزاد؛ هاشمی، شهناز؛ سلطانی‌فر، محمد (۱۳۹۴)؛ تأثیرات و پیامدهای منفی شبکه‌های اجتماعی (فیس‌بوک، توئیتر، لاین، وایبر) بر هویت اجتماعی کاربران: *مجله مطالعات اجتماعی*، ۳۰، صص ۳۹-۳۱.
- جمشیدیها و همکاران (۱۳۸۷)؛ «هرمنوتیک و مسأله تاریخمندی فهم»، *فصلنامه تحقیقات فرهنگی*، ۱ (۴)، ۱۵۹-۱۹۱.
- جنکینز، ریچارد (۲۰۰۲)؛ *هویت اجتماعی*، ترجمه‌ی تورج یاراحمدی، تهران: نشر شیرازه.
- حق‌شناس، مریم؛ یوسفی پورجدی، مریم (۱۳۹۴)؛ «رویکرد جامعه‌دانش محور در تبیین علم روان‌شناسی رسانه»، *مجله مدیریت رسانه*، ۱۴(۶)، ۲۶-۱۱.
- خاکسار و همکاران (۱۳۹۱)؛ «شبکه‌های اجتماعی مجازی و بحران هویت»، *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، ۴(۱)، ۱۷۶-۱۵۵.
- عاملی، سعیدرضا (۱۳۸۴)؛ *دوجاهانی شدن‌ها و آینده هویت‌های همزمان در هویت ملی و جهانی شدن*، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، تهران.
- علیخانی، علی‌اکبر (۱۳۸۳)؛ *از خود بیگانگی در چشم‌اندازهای مختلف در مبنای نظری هویت و بحران هویت*، انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران.
- فرهادپور، مراد (۱۳۷۱)؛ «عقل افسرده: نکاتی درباره ویر و ماندارین‌های آلمانی»، *مجله فرهنگ*، ۱۲(۱)، ۱۱۳-۱۷۲.
- قاسمی، مرضیه؛ احمدی، مهدی (۱۳۹۵)؛ «فضای مجازی؛ فرصت‌ها و چالش‌های هویت دینی در بین جوانان ایرانی»، *مجله رهاورد نور*، ۵(۶)، ۳۷-۲۸.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)؛ *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، ترجمه حسن چاووشیان، ج ۲، تهران: طرح نو.
- ----- (۲۰۰۱)؛ *عصر اطلاعات: ظهور جامعه شبکه‌ای*، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: انتشارات طرح نو.
- ----- (۲۰۰۱)؛ *عصر اطلاعات: قدرت هویت*، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: انتشارات طرح نو.
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۰)؛ *جهانی شدن و بحران هویت*، *فصلنامه مطالعات ملی*، ۵(۱۰)، ۵۱-۳۵.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۵)؛ *تجدد و تشخیص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نی.
- مجتهدی‌شبستری، محمد (۱۳۸۱)؛ «ایمان و دین‌شناسی تاریخی»، *مجله بازتاب اندیشه*، ۲۹، ۳۱-۱۳.
- مدنی، امیرحسین (۱۳۸۲)؛ «گادامر و هرمنوتیک»، *فصلنامه هنر*، ۷۲(۱)، ۴۱-۲۴.
- معتمدنژاد، کاظم (۱۳۷۱)؛ *وسایل ارتباط جمعی*، تهران: دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی.
- معمار، ثریا؛ عدلی پور، صمد؛ خاکسار فائزه (۱۳۹۱)؛ «شبکه‌های اجتماعی مجازی و بحران هویت (با تأکید بر بحران هویتی ایران)»، *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، ۴(۱)، ۱۷۶-۱۵۵.

– واعظی، اصغر؛ فاضلی، فائزه (۱۳۸۹)؛ «دیالوگ، دیالکتیک، امتزاج افق»، دو فصلنامه پژوهشنامه علوم انسانی، (۶۲)، ۴۵-۶۶.

- Arab Naz & et al (2011); The crises of identity: globalization and its impacts on socio.
- Copesescu, S. (2011); "Aspects of identity construction in the context of globalization", Bulletin of the Transylvania university of Brasov, Series VII: *Social sciences*, 4(53), 74-77.
- Cultural and psychological identity among Pakhtuns of Khyber Pakhtunkhwa Pakistan, *International journal of academic research in Business and social sciences*, 1(4), 11-18.
- Gadamer, H. G. (1994); Introduction to philosophical Hermeneutics, Joel C. Weinsheimer, Jean Grondin, New haven and London, Yale University Press.
- ----- (2004); *Truth and Method*, Translated by: J. Weinsheimer and D. G. Marshal. Second, Revised Edition. London. New York. Continuum.
- Hall Stuart. (1997); *The Question of Cultural Identity & quote; In Question of Cultural Identity*, Edited by Stuart Hall and Paul Dugay, Sage Publication.
- Marcia. (1985); Organizational dissidence: The case of whistle-blowing, *Journal of Business Ethics*, 4(1): 1-16.
- Wise, Deborah (2008); Virtual Identity: *How Virtual Worlds Affect Identity*, University of Colorado at Denver and Health Sciences Center.